



«همه چیز از بیست و یکمین زمستان زندگی «بهروز» آغاز شد؛ برادری که محبوبه سال‌ها بود نقش مادر او را بازی می‌کرد. از همان روزهای بیماری مادر، بهروز را با شیر پاستوریزه بزرگ کرده بود و برایش حکم پسر را داشت، نه یک برادر معمولی؛ برادری که در میانه درگیری چهار دوست صمیمی (هادی، علی، لطف‌الله و بهروز)، چاقوی «علی» به قلبش نشست و او را برای همیشه خاموش کرد؛ با رفتن بهروز، محبوبه خود را در پایان خط زندگی دید؛ این زن که تمام عواطف و جوانی‌اش را پای بزرگ کردن برادرش گذاشته بود، با این ضربه تمام جهانش به یکباره آوار شد.»

معجزه نی لبک

محبوبه، پیکر برادر را با کفن متبرک به صحن امام حسین (ع) که خود بهروز چند روز قبل، از سفر کرمانا آورده بود به خاک سپرد و در مقابل کینه‌ای توصیف‌ناپذیرادر دل کاشت. وقتی الیوم عکس‌های بهروز را زیر و رو می‌کرد تا عکسی برای حمله‌اش پیدا کند، در تمام تصاویر علی (قاتل) را شانه به شانه برادرش می‌دید و آتش انتقام در

و با التماس خواست از خون سینا بگذرند. خانواده مقتول با تعجب به چشمان اشک‌بار محبوبه نگاه کردند و گفتند: «وقتی خودت برای قصاص قاتل برادرت اینجا ایستاده‌ای، چطور از ما می‌خواهی از خون سینا بگذریم؟» معجزه‌ای در حال جان گرفتن بود. محبوبه سراغ پدرش دوید و گفت: «از خون علی بگذریم تا دل این خانواده هم نرم شود و سینا زنده بماند.» پدر پذیرفت. علی از سکو پایین آورده شد و بعد از آن، خانواده سینا نیز از قصاص او گذشتند. اگرچه سینا یک سال پس از آزادی، در سحرگاه عید قربان به دلیل اختلالات روانی و پریدن براق دهان به گلویش از دنیا رفت و عاقبت علی هم چندان چنگی به دل نمی‌زد، اما «محبوبه» آموخت بخشش، نه هدیه به قاتل، که نجات جان خودش بود.

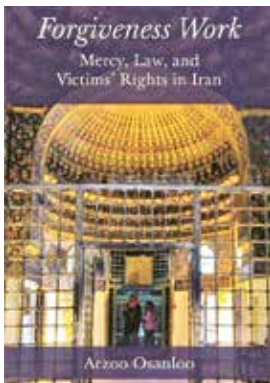
پرواز در مه

قصاص بنا بر قواعد شرعی یک حق محترم است، اما محبوبه در زیست شخصی‌اش به این باور رسید که هیجان و خشم اولیه پس از قتل، به عطش کاذبی می‌ماند



در کنار اولیای دم، محلات

که آدمی گمان می‌کند تنها با اجرای حکم سیراب می‌شود، اما در واقعیت، داغ از دست دادن عزیز، ابعاد پیچیده‌تر و عمیق‌تری دارد که به سادگی التیام نخواهد یافت. اولیای دم مخیر هستند بر اساس رنج، اندوه و شرایط خود تصمیم متفاوت بگیرند؛ اما محبوبه پس از ۲۵ سال رفت‌وآمد در دالان‌های اجرای احکام، دست روی لایه دیگری از این کشمکش انسانی می‌گذارد: «بار سنگین انده از دست دادن عزیز، حتی پس از «بخشش» دست بردن در قوانین سخت زمین و دشوارترین معادلات انسانی است، آن‌هم زمانی که داغ برادر هنوز تازه است و رد خون روی موزاییک‌های خانه، رقص مرگ می‌کند، اما سحرگاه رمضان ۱۳۸۵ و طنین نی لبک سینا، مسیر دیگری را پیش پای محبوبه گذاشت؛ او دریافت قصاص اگرچه حق شرعی و قانونی اوست، اما برای روح داغدارش مرهمی قطعی نخواهد بود به همین خاطر تصمیم گرفت به جای ایستادن در صف مرگ، آغوشش را برای زندگی باز کند؛ تصمیمی که او را از یک داغ‌دیده دردمند به سفیر‌رهایی صدها انسان از طناب دار تبدیل کرد.



اثر پژوهشی «آرزو اوسانلو» با عنوان «فرآیند بخشش؛ گذشت، قانون و حقوق قربانیان در ایران»، عمیقاً به ابعاد حقوقی و انسانی بخشش پرداخته است. قسمتی از این روایت، بازخوانی زیست کسی نیست جز «محبوبه» که سال‌هاست بار سنگین این «فرآیند» را بر دوش می‌کشد و تاکنون صدها پرونده اعدام را به بخشش ختم کرده است.

بخشی از مصاحبه یک خبرنگار هلندی با «محبوبه»



زندگیشور

واقعی کیست؟

روایتی عریان از زنی که نی لبک پای چوبه دار را به جنجالی‌ترین فیلم تابستان ۱۴۰۵ امانت داد

گزارش

سهیل‌نوری

روزنامه‌نگار

این روزها که آتونس‌هایی از اثر سینمایی «زنده‌شور» در فضای رسانه‌ای دست به‌دست می‌شود و سکانس‌هایی از این فیلم پرستاره به تهیه‌کنندگی و کارگردانی کاظم دانشی توجه همگان را به درام خون و بخشش جلب کرده است، کمتر کسی می‌داند روح جاری در این قصه، الهام‌گرفته از زندگی زنی است که ۱۲ سال قبل، داستان تکان‌دهنده‌اش در روزنامه ایران (گفت‌وگو با بانویی که پس از قتل برادرش سفیر انساندوستی شد) پیش روی مخاطبان قرار گرفته بود.

نقش اول این داستان همچنان «محبوبه» است؛ زنی مصمم که روزی برای کشیدن چهارپایه از زیر پای قاتل برادرش با کینه‌ای شعله‌ور به محوطه اجرای احکام رفته بود و با شنیدن صدای ساز

نی لبکی پای چوبه دار، مسیر انتقام را تغییر داد، اما حالا در روزهایی که قصه زندگی او روی پرده‌های سینما می‌درخشد، در بی‌مهری مطلق سازندگانی قرار گرفته که حتی زحمت یک اطلاع‌رسانی ساده با امانتداری در روایت را به خود ندادند. بانویی که می‌گوید: «اغلب قاتل‌های بند اعدام زندان‌های کشور شماره مرا دارند، چطور سازندگان این اثر برای پیدا کردن صاحب اصلی قصه، راهشان را گم کردند؟»

گزارش پیش‌رو، بازخوانی جنجالی، عریان و جریان‌ساز از داستان واقعی محبوبه است؛ روایتی از ۲۰ سال گام برداشتن در مسیر جلب نظر اولیای دم، رفت‌وآمد با چهره‌های سرشناس سینما برای برگزایی آیین رضایت، سفر تا دوردست‌ها برای نجات یک جان و حقایق تلخ از خواسته‌های غیر عرفی و شرعی برخی از اولیای دم که در هیچ اثر پرزرق و برقی نمایش داده نمی‌شود.



همه چیز از اینجا شروع شد



قصه محبوبه، روایتی از شکوه «گذشت» در مواجهه با عمیق‌ترین داغ‌های انسانی است. فیلم‌های ایند

و می‌روند، پرده‌های سینما خاموش می‌شوند و تندیس‌ها خاک می‌خورند، اما ردپای زنی که نی لبک پای چوبه دار را به ساز حیات تبدیل کرد، در تاریخ این سرزمین پاک‌شدنی نیست و محبوبه همچنان همان سندانده‌ای است که رسانه‌ها باید امانتداری در برابرش را دوباره تمرین کنند.



در کنار زهر و پدرش پس از بخشش قاتل برادرشان

دیپلماسی دل: تا ترکیه برای یک جان

برای «محبوبه» هیچ پرونده‌ای «بسته» به حساب نمی‌آید مگر آنکه آخرین قطره امید خشکیده باشد. برای نجات یک انسان، هیچ مرز و جغرافیایی را به‌رسمیت نمی‌شناسد. او نه حقوق‌دان رسمی است و نه مأمور ارگان‌های دولتی؛ مرز او، مرز انسانیت است. در یکی از پرونده‌های جنجالی وقتی فهمید اولیای دم پس از حادثه، تمام پل‌های پشت سر را خراب کرده، به ترکیه رفته‌اند و دسترسی به آنها راحت نیست، کفش و کلاه کرد و تا استانبول رفت. کسی تصورش را هم نمی‌کرد زنی با امکانات محدود محبوبه راهی دیار غربت شود اما او تنها با تکیه بر دیپلماسی دل و لحن صادقانه مادرانش خود را به استانبول رساند. روزها جست‌وجو در دیار غربت و نشست‌ن در برابر ولی‌دمی که مرزهای جغرافیایی را برای فرار از خاطرات تلخ طی کرده بود، سرانجام نتیجه داد. وقتی پای نجات جان یک انسان در میان بود، دیگر نه فاصله‌ها جلودار محبوبه بود و نه پاسپورت‌ها؛ او با برگی‌ای بازگشت که روی آن خط به خط بخشش حک شده بود. در پرونده سخت دیگری در مشهد مقتول پس از ۲۵ روز جست‌وجو در یک کانال پیدا شده بود و خواهرانش با کینه‌ای کشنده فریاد می‌زدند: «اگر خدا هم از آسمان پایین بیاید، ما نمی‌بخشیم!»؛ همان جمله تکراری که محبوبه بارها و بارها در ایامی که قصد قصاص قاتل برادرش را داشت فریادش زده بود. خواهر بزرگ‌تر (زهر) از همه وراث و کالت تام داشت و به همه قول داده بود قصاص انجام شود. محبوبه برای نفوذ به دژ خشم این خانواده، تمام تشریفات رسمی را کنار گذاشت. پای دورهمی‌های خواهران نشست و هر نیش و کنایه‌ای را به جان خرید تا بتواند دیوار بی‌اعتمادی را فرو بریزد. با این اوصاف، تاریخ اجرای حکم مشخص شد. شب پیش از اجرا، محبوبه در جمع خانواده مقتول قرآن باز کرد و در میان اشک‌های پدر ۹۵ ساله و خواهران، آیه ۴۵ سوره مائده را خواند: فَمَنْ تَصَدَّقْ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ... (پس هر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن كفاره گناهانش خواهد بود...) (...)

کلام خدا چنان بر روح خانواده نشست که زهرای قرآن را گرفت تا خودش معنی آیه را ببیند؛ با صدای بلند خواند و همان‌جا گریست و غائله ختم شد. نه تنها دبه درخواستی خانواده با تلاش محبوبه به ۳۵۰ میلیون تومان کاهش پیدا کرد که پدر مقتول بخشی از مبلغ را به قاتل برگرداند تا بدهی‌های سابق فرزند مقتولش تسویه شود و روحش در آرامش بماند.



در کنار اولیای دم که از قصاص گذشتند- روستای میانه

روایت محبوبه از معجزه بخشش

«من بارها و بارها با چشمان خودم دیده‌ام «بخشش» چطور برای خانواده‌هایی که تا پای چوبه دار رفته‌اند معجزه می‌کند. اولیای دم وقتی از حق قانونی و شرعی خود می‌گذرند، در نگاه اول تصمیمی بسیار سخت می‌گیرند، اما شکوه این کارآرامشی ماندگار به زندگی‌شان می‌بخشد. «گذشت» داغ عزیزشان را سرد نمی‌کند، اما به قلب سوگوارشان گرمایی دلپذیر می‌بخشد تا بتوانند دوباره به زندگی لبخند بزنند و بار این غم سنگین را با متانت و آرامش درونی بر دوش بکشند.»

محبوبه که نزدیک به دو دهه است با صدها خانواده داغدار همنشین بوده، با لبخند و اطمینان از تجربه این سال‌هایش چنین می‌گوید: «در تمام این مدت حتی یک بار هم نشد برای کسی رضایت بگیرم و بعد پشیمان شوم. تمام کسانی هم که با گذشت اولیای دم فرصت دوباره یافته‌اند، امروز در سلامت و مسیر درست زندگی می‌کنند.»

اگرچه اجرای حکم، احقاق حق قانونی و شرعی اولیای دم است، اما محبوبه در ۲۰ سال گذشته عبارت «لذتی که در بخشش است در انتقام نیست» را به دفعات زندگی کرده و با وجود تجربه تلخی که از پاییز زندگی برادرش دارد، «حقیقت روشن بخشش» را موهبتی می‌داند که روح انسان را از حبس اندوه می‌رهاند و به روشنی و پویایی زیستن پیوند می‌زند. او خانواده‌هایی را دیده که از حق شرعی خود می‌گذرند تا به جای ایستادن در ایستگاه تردید، درهای امید و حیات دوباره را به



سایه‌های طناب روشنی گذشت

محبوبه که جان ده‌ها انسان را نجات داده، خود در خانه‌ای ساده در جنوب تهران روزگار می‌گذراند. وقتی پسر ۲۴ ساله‌اش دچار پارگی شدید دیسک و ضایعه نخاعی شد و توان راه رفتن و کنترل ادرارش را از دست داد، محبوبه حتی توان پرداخت هزینه‌های درمان زخم پای فرزندش را هم نداشت، اما با همان مناعت طبع بی‌ظلیش می‌گوید: «من با خدا معامله کرده‌ام نه با بنده‌هایش برای همین، با اینکه در این سال‌ها روالی دریافت نکرده‌ام، هرگز پشیمان نیستم و اگر دوباره به عقب برگردم، باز همین راه را می‌روم؛ اگر قرار بود با حرف و بی‌مهری مردم دلسرد شوم، همان روزی که قاتل برادرم را بخشیدم باید همه چیز این زندگی را هم می‌کردم. درحالی که هنوز به زندان‌ها می‌روم و تحقیرها را به جان می‌خورم چون می‌دانم هیچ چیز در این دنیا لذت‌بخش‌تر از زنده نگه داشتن یک انسان و آرامش دادن به یک روح داغ‌دیده نیست.»

قصه محبوبه، روایتی از شکوه «گذشت» در مواجهه با عمیق‌ترین داغ‌های انسانی است. فیلم‌ها می‌آیند و می‌روند، پرده‌های سینما خاموش می‌شوند و تندیس‌ها خاک می‌خورند، اما ردپای زنی که نی لبک پای چوبه دار را به ساز حیات تبدیل کرد، در تاریخ این سرزمین پاک‌شدنی نیست و محبوبه همچنان همان سندانده‌ای است که رسانه‌ها باید امانتداری در برابرش را دوباره تمرین کنند.